

# روشهای تربیتی از نظر «امام حسین»

علیه السلام

حسین (ع) بیاموزیم و آنگاه، تحقق آنها را در کربلا ببینیم.

کربلا، کلاس فشرده ای است که در آن، بیش از همه چیز به ساختن و تربیت کردن انسان، اندیشیده و کوشیده می شود، نه عرصه ای برای مطامع سیاسی و فرصت طلبی های لجام گسیخته که به آنچه نمی اندیشد، تربیت و هدایت انسان است. این ویژگی کربلا را که موجب شده تا در جستجوی روش های تربیت، به آن بیندیشیم، دربرخورد زیر می یابیم:

در مسیر حرکت امام به کربلا در منزل بنی مقاتل، به امام اطلاع دادند که «عبیدالله حرّ جعفی» نیز در این منزل، اقامت گزیده است. عبیدالله، یک راهزن و جنایتکار معروف عرب و از مخالفین و دشمنان حضرت امیر (ع) بود. امام، نخست، «حجاج بن مسروق» را به نزد وی فرستاد تا زمینه ملاقات را فراهم آورد. عبیدالله گفت من توانایی یاری او را ندارم و دوست هم ندارم که او را ببینم یا او

و پرتگاهها

نیز فراوان؛

نه بی چشم می توان

رفت، نه بی چراغ، نه

بی همراهی خضری راه دان و نه بی شیوه

راه رفتن آموختن، پس توشه این رفتن،

چند چیز است:

باید چشم عقل گشود و نمی توان

گشود مگر آن هنگام که بدانیم عاقل

بودن به چیست (هدفهای تربیت-

انسان آنگونه که باید باشد.) و عاقل

بودن را نیز نمی توان شناخت مگر آن

هنگام که بدانیم عاقل نبودن چیست

(انسان آنگونه که هست).

از این پس با چشم های باز عقل،

باید با نیتی و ولی رهسپار شد (مربیان)

و آنگونه که می آموزند، راه رفت

(روش ها).

از این ره توشه ها، ما برآنیم تا

«روش ها» را از زبان ولی رشید،



خسرو باقری.

مقدمه:

خداوند، انسان را مُحِبّ آفرید تا سراغ خانه محبوب گیرد و ماوای خویش بجوید و به هم نشینی خدای هستی برخیزد!

اما این مسافت از خویش تا خدا، راهی نیست که با یک گام طی شود؛ تاریکی های بر هم انباشته، بسیار دارد

را ببینند. پس از اینکه امام، پاسخ او دریافت کرد، خود، به همراه تنی چند از اصحاب به نزد او رفت و پس از مدتی گفتگو و اشاره به حرکت خویش، به عییدالله فرمود:

«إِنَّ عَلَيْكَ ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَهَلْ لَكَ مِنْ رِيَّةٍ تَمْحُوبِهَا ذُنُوبُكَ...»

«نظر این پند بزرگ و تقابل مقلد...»

«تو گناهان فراوانی بر دوش آری، آیا می خواهی توبه کنی و از گناهانت پاک گردی؟ (عییدالله رسید چگونه؟ امام فرمود): فرزند دختر پیامبر را یاری کن و در رکابش جنگ»

عییدالله گفت: من احتمال می دهم که یاری من برای تو سودی داشته باشد زیرا کوفیان، عزم بر یاری و ندادنند؛ مرا معاف بدار که از مرگ سخت گریزانم ولی اسب اصیلی دارم که نام او «ملحقه» است و با او هیچ دشمنی را تعقیب نکرده ام مگر آنکه او را بچنگ آورده ام و از هیچ نگریخته ام مگر آنکه از چنگش خلاص گشته ام.

امام که از اصلاح او مأیوس شده بود فرمود:

«...أَمَا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي فَرَسِكَ وَلَا فِيكَ وَمَا كُنْتَ مُتَّخِذَ الْمُظْلِمِينَ عُقْدًا...»

«... اکنون که بر جان خویش می ترسی و با ما همراه نمی شوی پس ما نه نیازی به تو داریم و نه به اسب تو، و من، گمراهان را نیروی خویش، نخواهم گرفت...»

می بینیم که امام(ع)، یک مربی است نه یک سیاست باز، و به تغییر انسان می اندیشد نه به منفعت طلبی و در راه این هدف والا، ابائی ندارد که حتی خود به دیدار یک جانی برود. عیسی(ع) را گفتند که چرا به منزل آن

زن بدکاره رفتی؟ فرمود که گاه نیز طیب باید به منزل بیمار برود.

الف- روش های تربیتی در سخنان امام(ع)

۱- روش تکلیف به قدر طاقت:

اگر تربیت با رشد استعداد های فرد، همعنان است، از چه طریق می توان فرد را تربیت کرد و چگونه می توان استعداد های پنهان او را متجلی ساخت؟ بی شک، استعداد در درگیری ها می شکند و در تحمل رنج ها و مشقت ها به ثمر می نشیند؛ همچنان که در درگیری ها و تأمل مشقات نیز ضایع می گردد. بارهایی که بدوش متربی گذارده می شود، نه باید بیش از توان او باشد و نه کمتر از آن، که اگر بیشتر باشد، او را متوقف می سازد و اگر کمتر باشد، او را کوچکتر از توان خویش، نگاه خواهد داشت.

تکلیف به قدر طاقت علاوه بر اینکه رشد استعدادها را فراهم می آورد، عزت نفس و اعتماد به نفس را نیز بهمراه خود دارد. هنگامی که فرد می تواند تکلیفی را که در شأن او است، به انجام برساند، احساس عزت و سربلندی می کند و به قدرت خود در قبال مشکلات، اعتماد می نماید (نیازی به تذکر نیست که توکل به خدا اعتماد به نفس در طول همند، نه در عرض هم). همچنین تکلیف بیش از حد طاقت یا کمتر از آن، موجب احساس حقارت و عدم اعتماد به نفس در قبال مشکلات می گردد.

امام حسین(ع) به سبب آثار متعدد و بسیار مهم این روش، توصیه هایی

مرتبط با آن، اظهار فرموده است:

امام، اشاره می فرماید که خدا هم که رب العالمین است، این روش را در تربیت و هدایت انسان، بکار می گیرد:

«مَا أَخَذَ اللَّهُ طَاعَةَ أَحَدٍ إِلَّا وَضَعَ عِنْدَهُ طَاعَتَهُ وَلَا أَخَذَ قُدْرَتَهُ إِلَّا وَضَعَ عِنْدَهُ كَلْفَتَهُ.»

«خداوند توان اطاعت را از هیچکس نگرفت مگر آنکه تکلیف اطاعت را از وی برداشت و قدرت هیچکس را نگرفت مگر آنکه رنج و زحمت را از وی فرو گذاشت.»

امام به پیروی از همین شیوه الهی در تربیت انسان می فرماید:

«لَا تَتَكَلَّفُ مَا لَا تَطِيقُ وَلَا تَتَرَفَّضُ لِمَا لَا تَدْرِكُ وَلَا تَعْتَدُ بِمَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ وَلَا تَنْفِقُ إِلَّا بِقَدْرٍ مَا تَسْتَفِيدُ وَلَا تَطْلُبُ مِنَ الْجَزَاءِ إِلَّا بِقَدْرِ مَانِلَتِ، وَلَا تَفْرَحُ إِلَّا بِمَا نَلْتَ مِنَ طَاعَةِ اللَّهِ وَلَا تَتَنَاوَلَ إِلَّا مَا رَأَيْتَ نَفْسَكَ لَهُ أَهْلًا.»

«خود را وادار به امری که در طاقت تو نیست مکن و متعرض آنچه که در دسترس تو نیست مشو و نسبت به آنچه بدان توانا نیستی اقدام مکن و انفاق مکن مگر به قدر آنچه بهره می بری و پاداش مخواه مگر به میزان آنچه انجام داده ای و خشنود مشو مگر به آنچه که از اطاعت الهی دست یافته ای و بکاری مپرداز مگر آنکه خویشتن را برای آن مناسب ببینی.»

۲- روش اظهار کمالات:

انسان، محب خیر است و او را چنین سرشته اند که خیر خویش را بخواهد و بجوید و این از مهمترین انگیزه هایی است که انسان را به جنب و جوش و فعالیت می کشد. بر این اساس، اگر «حب خیر» را از انسان بستانیم، می توانیم گفت که او

می افسرد و می میرد. این البته بدان معنی نیست که وی همواره، خیر را به چنگ آورد، چه که گاه، شر خویش را خیر می پندارد و به سوی آن می شتابد، اما آنچه هست، این است که او «خیرخواه» است، بدان پایه که حتی شر آفرینی او نیز ریشه هایی در خیرخواهی جلیلی او دارد.

به سبب همین که انسان، خیر خویش را با شدت می خواهد و می جوید، دل به کمالات خود می بندد و با آن ها می زید و بکمک آن ها، تصویر و تعریف خویش را معین می سازد و در پرتو همان ها نیز به جنب و جوش در می آید و انگیزه می شود تا کمالات بیشتری را از آن خویش سازد.

چنین درگیری عمیقی بین انسان و خیر، موجب می شود که «اظهار کمالات» برای انسان، گریزناپذیر گردد و بعلاوه، همچون عاملی برای انگیزختن وی بر کوشش ها و فعالیت های بیشتر، نقش بازی کند. تا اینجا اثر تربیتی اظهار کمالات، روشن گردیده است و نیز معلوم شده که این مقدار از مسئله، بی اشکال است و نباید آن را با فخر فروشی و ریا و مسائلی از این قبیل، برآمیخت، روشن نبودن مرزهای این اختلاط، یکی از یاران امام باقر(ع) را واداشت تا از آن حضرت توضیح بخواهد و ایشان، این مرزها را روشن ساختند:

«زیراه عن / ایی جعفر(ع) قال: سألته عن الرجل يعمل الشيء من الخیر فیه / انسان قیسه ذلک؟ فقال: لا بأس ما من احد الا و / هو یحب ان یظہر له فی الناس الخیر، اذالم یکن صنع ذلک لذلك»

زراره از امام باقر(ع) روایت

می کند، می گوید از امام پرسیدم کسی، کار خیری انجام می دهد و از اینکه شخصی او را در حال انجام کار خیر می بیند، خوشحال و مسرور می گردد حکم او چیست؟ امام فرمود: باکی نیست، احدی از مردم نیست مگر آنکه دوست دارد به نیکی مشهور باشد، با این شرط که به منظور شهرت و جلب توجه به آن کار مبادرت نکرده باشد».

امام حسین(ع) با توجه به آثار چشمگیر اظهار کمالات و نیز خطیر بودن آن، از آن سخن گفته اند و حدود آن را نیز تعیین فرموده اند:

«سأله رجل عن معنی قول الله تعالی واما بنعمه ربک فتحدث قال(ع) امره ان یحدث بما انعم الله به علیه فی دینه».

«کسی از امام(ع) راجع به این سخن خدا (واما بنعمه ربک فتحدث: نعمت پروردگارت را بازگو). سؤال کرد، امام فرمود: خداوند او را امر کرده است آنچه را که خدا بواسطه آن، به او نعمت داده، بازگوید».

چند نکته مهم در این سخن هست که توجه به آنها مطلب را روشن تر خواهد ساخت:

۱- چنانکه از خود آیه نیز پیداست، کمالات را باید «نعمت» دید، نعمتی که یک صاحب مدبر و پرورنده ربک آن را عنایت فرموده است در این امور هم قصد، پروردن و تربیت کردن انسان است. این، همان جهتی است که باید زمینه های عجب و خودبینی را در اظهار کمالات، از میان بردارد.

۲- کمال راستین، آن است که با انسان، همواره ملازم باشد و اگر زوال پذیرفت، پندار کمال بوده است نه خود کمال. نعمت هایی که در دنیا صرف

می شود و به پایان می رسد، قابل بازگویی نیست و اینها، همان چیزهایی است که خداوند به پیامبرش فرمود در برابر آنها دل نبازد و بدان ه چشم اندوزده امام می فرماید آن دسته از نعمت ها را بازگو که به صیغه دین در آمده اند و ریشه گیرند و با انسان ملازم.

۳- در سخن امام (چنانکه در آیه) بر اظهار کمالات و بازگویی نعمت ها، تأکید شده است. این یکی از شیوه هایی است که در رشد و تربیت انسان، نقش مهمی برعهده دارد، چه ره آورد آن، «عزت نفس» است. این شبهه نیز نباید بذهن آید که اگر اقرار به نعمت خدا است، پس دیگر «نفس» را چه عزتی؛ زیرا عزت، تنها همانست که از خدا برسد و خدا، خود خواسته است که مومن، عزیز باشد و چه عزتی بالاتر از اینکه، انسان، خود را آراسته به نعم الهی بشناسد و بشناساند، که «ان العز لله و لرسوله وللمؤمنین»

اگر در نظر بگیریم که «عزت نفس» چه نقش مبنایی و عمده ای در تربیت انسان بازی می کند، به اهمیت روش اظهار کمالات نیز پی خواهیم برد.

۳- روش تجسیم: تردیدی نیست که چگونگی فهم و تصور انسان از خطا و صواب، در میزان مبادرت و ارتکاب وی نسبت به آنها، تأثیر و افری دارد؛ هر چند این تأثیر، تام نباشد.

تأثیرگذاری تصورات مذکور از آنجا نشأت می گیرد که بهرحال، انسان، قبل از انجام هر فعلی، ناگزیر تصویری از آن به ذهن می آورد و آنگاه در سمت تحقق بخشیدن به آن تصور گام بر می دارد. فی الواقع آنچه به صورت



«عمل، آشکار می شود، روزی همچون نطفه ای در رحم ذهن، «تصور» شده است. چگونگی این تصورها نیز در زندگی گذشته فرد، در خلال تجربیات او، تعیین گردیده است و بدلیل محدودیت تجربیات مذکور و نیز سطحی بودن آنها، کمتر ممکن است

که تصور راستین و صائبی از خطاها و صواب‌ها فراهم آید. از همین رو است که یکی از شیوه‌های کاستن خطاها و افزودن صواب‌ها، انگشت گذاردن بر تصویرهایی است که از آنها فراهم آمده و دگرگون ساختن آنها توسط تصویرهای جدید است.

«امام به کسی که در نزد او زبان به غیبت شخصی گشود فرمود: ای مرد، از غیبت باز ایست، زیرا که آن، نانخورش سگهای دوزخ است».

### ■ روش ابتدا به سلام:

اعمال ساده و پیش پا افتاده انسان، بیش از آنچه بنظر می آید، معنی دار و عمیق است، زیرا عمل، تجلی گاه باطن انسان است که: «كُلُّ تَقْوَلٍ عَلٰی شَاكِلَهٍ»

«هر کس بر پایه شخصیت باطنی خویش، عمل می‌کند»

اما اهمیت و معنی اعمال انسان، تنها به این نیست که آنها «درون‌نما» هستند، بلکه اعمال، علاوه بر آن، «درون ساز» نیز هستند. عمل اگرچه زائیده شاکله است، اما خود نیز به نوبه خویش زاینده شاکله است؛ این زاد و ولد، یک امر مضاعف است. اینکه فرموده‌اند حسنات، سیئات را زایل می‌سازند، موید همین معنی است، زیرا در این تعبیر، مقصود از حسنات، اعمال حسنه و مقصود از سیئات، آثار بجا مانده در دل انسان است و آن اعمال، این آثار را می‌زاید.

با این زمینه، پی خواهیم برد به اینکه چرا ابتدا به سلام، مهم تلقی گردیده است.

ابتدا به سلام، یک عمل مستحب است، در حالیکه جواب آن، واجب است اما با این حال، آثار آن

مستحب، نسبت به این واجب، نسبت شگفتی است:

قال الحسین (ع): «للسلام سبعون حسنه تسع وستون للمبتدین و واحدة للزاد»<sup>۱</sup>

«سلام را هفتاد حسنه است که شصت و نه تای آن برای، آغاز کننده و یکی برای پاسخ دهنده است».

بعضی آثار تربیتی ابتدا به سلام را می‌توان چنین برشمرد:

۱ - **تواضع:** فضیلت پیشگامی در سلام، بطور مطلق در نظر گرفته شده است، بنابراین تفاوت نمی‌کند که سلام دهنده عالم باشد یا اعلم یا حتی نبی ولی. این اطلاق، نشانگر اثر عمیق سلام در ایجاد تواضع است. سلام گفتن به کوچکتر از خویش، یا نادان‌تر از خویش یا بی‌تقوی‌تر از خویش، قطعاً کمرغرور را می‌شکند.

۲ - **مودت:** آغاز به سلام، آغاز به در طریق تغییر دادن تصورات

اولیه، «تجسیم» یکی از شیوه‌های کارآمد محسوب می‌گردد. اصولاً یکی از راههای نافذ ساختن یک اندیشه انتزاعی و دور از دسترس، این است که آن را در یک قالب سهل الهضم، برجسته و خیره کننده بریزیم. این راه، حداقل برای اذهان عمومی، بسیار نافذ است، گرچه برای یک ذهن وقاد و پخته، اندیشه‌های انتزاعی، به همان صورت دور از دسترس، نزدیک‌تر و مطلوب‌تر جلوه می‌کند.

نمونه‌های قالب‌بریزی مذکور را می‌توان در مثال‌ها، ضرب‌المثل‌ها و تمثیل‌ها یافت. تجسیم نیز در همین رده قرار می‌گیرد و از همان اهمیت برخوردار است. در قرآن موارد بسیاری هست که برای حک کردن یک اندیشه در اذهان، شیوه‌های مذکور

بکار بسته شده است. به عنوان نمونه می توان تجسمی را که در باب عظمت قرآن آورده شده در نظر گرفت. برای بیان عظمت قرآن، می توان آیات حکمت آمیز آن را در ضمن نوشته ها و مجلات فراوان به شرح و بسط پرداخت؛ اما قطعاً خیره کننده گی آن از تجسمی که خود قرآن آورده، کمتر خواهد بود:

«لَو أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ نَاطِقاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...»<sup>۶</sup>  
 «اگر ما این قرآن را بر سر کوهی نازل می کردیم، بی تردید می دیدی که از ترس عظمت خداوند، سرافکنده و از هم پاشیده است...»

بهر حال، قدرت تصور آفرینی تجسیم، موجب می گردد که ما آن را در تغییر دهی تصورات اولیه نسبت به خطاها و صواب ها، بکار بنسیم و از اینجا زمینه تغییر در رفتارها و اعمال را بوجود آوریم.

امام حسین (ع) که مربی انسان ها است، این شیوه را در تربیت و تغییر آنها بکار گرفته است:

«قال (ع) لرجل اغتاب عنده رجلاً یا هذا کتف عن الغیبه فانها اِدام کلاب النار»<sup>۷</sup>

ابراز صمیمت و علاقه است و این امری است که قلوب را به هم نزدیک می کند و مودت می آفریند و در شمار یکی از عوامل تحکیم کننده اجتماع مسلمین قرار می گیرد.

۳ - رفع بخل: یکی از اثرات این عمل برشاکله انسان، رفع بخل از آن است. بخل حالتی نفسانی است که اگر بچوید، متعلق واحدی نخواهد داشت و به هر آنچه در تملک انسان باشد، سرایت خواهد کرد، حتی به سلام گفتن. امام حسین (ع) در این

باب می فرماید:

«النخيل من بخلٍ بالسلام»<sup>۸</sup>  
 «بخیل کسی است که در مورد سلام، بخل ورزد»

به دلیل همین مدعی العموم بودن بخل، هر آنچه را که از چنگ آن، بیرون آوریم، بدان حدی زده ایم و بنابر این، ابتدا به سلام، سلاخی است بر کف انسان، بر علیه بخل نفس او.

ب - روش های تربیتی در سفر کربلا

۱ - روش ایجاد بینش:

انسان، در حوزه دید خویش گام برمی دارد. کسی که بلندترین افق نگاهش، همان پیش پای او است، گریزی ندارد جز آنکه پاورچین پاورچین پیش رود. تنها آن کس می تواند بلند گام زند که نگاه بلندی داشته باشد.

بر همین پایه، یکی از شیوه های اساسی تربیت انسان، برچیدن حجاب از نگاههای او و گشودن افق های نو در پیشاری او است. انبیاء در راه تحقق کمالات انسانی و برگرفتن انسان از بندهای تنومند نفس، همواره از شیوه ایجاد بینش های نوین، بهره جسته اند و کوشیده اند تا تصویر انسان ها را از هستی، از دنیا، از ماهیت انسان و تاریخ او و از مرگ و آنچه پس از مرگ بر او خواهد گذشت، دگرگون سازند تا زمینه تغییر در رفتارها و اعمال آنان فراهم آید.

امام حسین (ع) که در همین راستا گام زده است، بارها در سفر عظیم کربلا، به نقش آفرینی بینش های وسیع، اشاره فرموده است و در تغییر دهی انسانها از شیوه ایجاد بینش بهره جسته است. اینک نمونه هایی از

برخوردهای امام:

۱ - امام حسین (ع) پس از ورود

به کربلا، نامه ای برای محمد حنفیه و تنی چند از افراد قبیله بنی هاشم که در این سفر، با امام همراه نشده بودند نوشت. اینان، بارها امام را از رفتن بازداشتند و اظهار کرده بودند که کشتن شدن آن حضرت، قطعی است. اکنون امام، پس از فرود در مقتل خویش، آنان چنین می گوید:

«أنا بقَدْ فَكأن الدنيا لم یكنْ وكأَنَّ

الآخرة لمْ تزل»<sup>۹</sup>

«گویا که دنیا نبوده است و گویا

که آخرت، بی زوال است».

امام حجاب نگاه کسانی را که تصور می کردند دنیا پایدار است و یقیناً لا اقل بدلیل وابستگی به دنیا، یارای جدا شدن از آن را نداشتند، از هم می درد و در هنگامی که پای بر مقتل می



گذاشته و از همه وقت به مرگ، نزدیکتر است، دنیا را چنین نشان می دهد و آخرت را چنان.

قطعاً این جمله کوتاه، مخاطبان خویش را لرزانده و آنان را اندیشناک ساخته است. بدون ارائه چنین بینش هایی نمی توان انسان را تغییر داد و تربیت کرد، گرچه هرکس این بینش ها را شناخت، الزاماً متحول نخواهد شد، زیرا به هر حال آخرین عنصر تعیین کننده در تغییر انسان، انتخاب خود او است، اما در آنچه تردید نیست این است که بینش دهی، یکی از اساسی ترین شیوه های تربیت است.

۲ — امام قبل از اینکه سپاه کوچک خویش را بیاراید، با آنان سخن می گوید و برای آنکه در آنان، صبر و پایداری بیافریند، مرگ را، دنیا را و آخرت را در چشم اندازی وسیع بدانان نشان می دهد؛ گویی که بدون ملازمت مستمر با این بینش ها، نمی توان به تغییر انسان، دل بست، امام چنین می گوید:

«صَبْرًا يَا بَنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ الْآقَنْطَرَةُ تَبْعُ رِجْمِكُمْ عَنِ النَّوَسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنِّعَمِ الدَّائِمَةِ فَإِيكُمْ تَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سَجْنِ إِلَى قَضْرٍ وَمَاهُوَ لَا عِدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ نَتَقَلُّ مِنْ قَضْرِ إِلَى سَجْنٍ وَعَذَابُ إِنْ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ حَشْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى جَنَائِبِهِمْ وَجَنْرٌ هَوْلَاءِ إِلَى حَجِيمَتِهِمْ مَا كَذِبْتُ وَلَا كَذِبْتُ»<sup>۱۱</sup>

«ای بزرگ زادگان، صبر پیشه کنید که مرگ، تنها یک پل است که شما را از دشواری ورنج به بهشت پهناور و نعمت های پایدار آن عبور می دهد. پس کدامیک از شما است که نخواهد از زندانی به قصری درآید، و

این مرگ برای دشمنان شما همچون آن است که کسی از قصری به زندان و شکنجه فرو افتد. پدرم از رسول خدا (ص) نقل نمود که میفرمود دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل این گروه مؤمن است که آنان را به سوی بهشتشان می برد و آن گروه کافر را به جهنمشان واصل می گرداند. این را به دروغ نشنیده ام و بدروغ نیز نمی گویم».

۲ — روش رخصت دادن به انتخاب آزاد:

انسان تربیت شده، انسانی است که از القائات، شخصیت زدگی ها، تقلیدهای کورکورانه و ناتوانی و درماندگی در تصمیم، رسته است و یاری آن دارد که با اراده مستقل و آزاد خویش، دست به انتخاب زند. در پروردن چنین انسانی، یکی از شیوه های ما باید میدان دادن به انتخاب آزاد در مسائل و مشکلات باشد. فی الواقع در متن چنین تصمیم گیریایی است که جوهره فرد می شکند و قدرت رویارویی وی با مشکلات شکل می گیرد. بنابر این با بدوش کشیدن انسان ها، نمی توان آنها را بزرگ کرد، راه بزرگ کردن انسان، رخصت دادن به انتخاب آزاد او است. در قرآن، مثل زیبایی هست که اینجا هم می توان آن را بکار بست:

«ضرب الله مثلاً رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء وهو کلٌّ علی مولیه اینما یوجهه یأت بخیر هل یتوی هوومن یامر بالعدل وهو علی صراط مستقیم»<sup>۱۲</sup>

«خدا دو انسان را مثل زده است، که یکی شان گنگ است، بر چیزی توانائی ندارد و باری است برمهتر خویش؛ بهر سوسیش بگرداند، خیری بیار نمی آورد. آیا او با کسی به

عدل، امر می کند و بر راهی راست است، یکسان است؟»

در تربیت انسان، کوشش ما بر آن است که او را از دوش مربی فرود آوریم تا بر پاهای خویش بایستد و خود، احساس قدرت و تصمیم گیری در برابر مشکلات را کسب کند. این را قرآن در برنامه تربیتی انبیاء نیز گوشزد می کند که لیقوم الناس بالقسط» نه «لیقام الناس بالقسط» مردم، خود باید به قسط برخیزند نه اینکه با چوبدست، به پای نگهداشته شوند.

امام حسین (ع) در حرکت به سوی کربلا، با اینکه امر، عظیم بود و یاران، اندک، هرگز کسی را وادار به ملازمت نکرد و همواره آنان را در گزیدن این امر، مختار قرار داد:

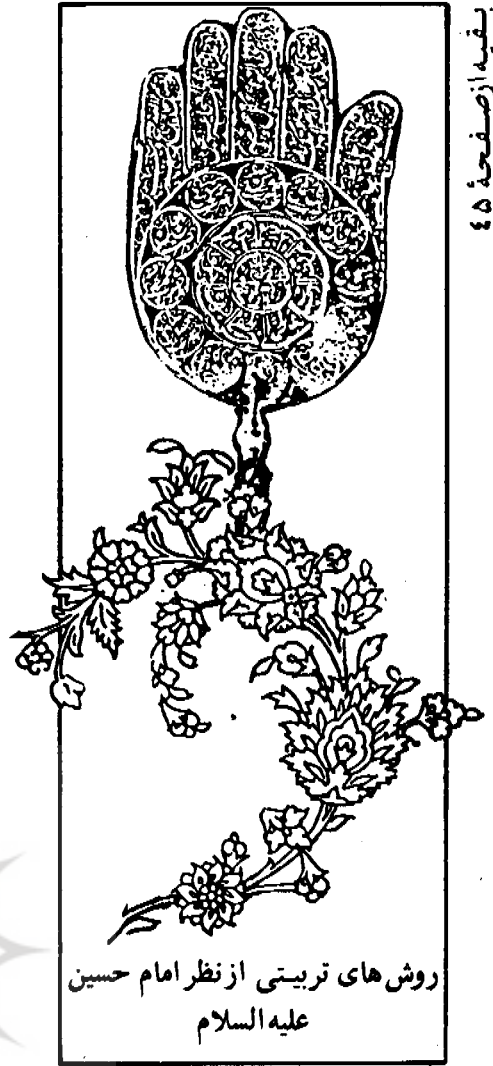
۱ — در آغاز حرکت از مکه، امام خطاب به افراد بنی هاشم وعده ای از شیعیان خویش، فرمود:

«...ألا ومن كان فينا باذلاً مُهَجَّئَةً مُؤْتَنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَليَزَلْ مَعَنَا فَإِنِّي راحِلٌ مُصِيحاً ان شاء الله»

«... بدانید هرکس حاضر است خون خویش را در راه ما ریخته ببیند و جان خویش را در راه لقاء پروردگار، نثار کند، با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت خواهم کرد. انشاء الله»

۲ — در پایان سفر نیز به یاران خویش، رخصت انتخاب داد. در غروب تاسوعا، امام خطاب به افراد بنی هاشم و یاران خویش فرمود:

«...ألا وإني أظنُّ يومنا من هَوْلَاءِ الأعداء عَدَاً وَأني قد أذنتُ لكم فانطلقوا جميعاً في حَلِّي ليس عليكم مني زمام وهذا الليلُ قد غَشِيكم فاتخذوه جَمَلًا وَليأخذ كلُّ رجلٍ منكم بيد رجلٍ من اهل بيتي فجزاكم الله جميعاً خيراً وتفرقوا في سوادكم ومدانكم فإن القومَ إنما



روش های تربیتی از نظر امام حسین  
علیه السلام

يَطْلُبُونَنِي وَلَوْ صَا بُونِي لَدَهَلُوا عَن طَلْبِي  
غیری» ۱۳

«... آگاه باشید که دشمن، فردا جنگ خود را با ما آغاز خواهد کرد و من شما را آزاد می‌گذارم، پس همگی بروید، من بیعت خود را از شما برداشتم، از سیاهی شب استفاده کرده و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرد و به طرف آبادی و شهر خویش حرکت کند. این مردم، فقط در جستجوی من هستند و اگر به من دست یابند، با کس دیگری کار نخواهند داشت.»

۳ - روش تحریض و توبیخ:

اگرچه انتخاب آزاد، مطلوب مهم

تربیتی ما است و روش های تربیتی ما باید در سمت تحقق آن، جریان یابند، اما این بدان معنا نیست که انسان، اینگونه انتخابی را بدون هرگونه زمینه ای انجام می دهد. البته تحریض، هرکس را بر نمی انگیزد. اما پاره ای، جز با تحریض، به مرز آمادگی و انتخاب، واصل نمی شوند؛ همچنین، توبیخ نیز هرکسی را باز نمی دارد، اما پاره ای، جز با توبیخ، به خود نمی آیند. تحریض و توبیخ، شیوه هایی هستند ضرور و بلحاظ اینکه جز اندکی از مردم، از ایندوروش، بی نیاز نیستند، اینها دو بال حرکت تربیتی را شکل می دهند.

امام حسین (ع) از این دوروش نیز بارها بهره جسته است:

۱ - در برخورد امام با «عبیدالله بن حر جعفی» که قبلاً نیز بدان اشاره نمودیم حضرت، او را که باری گران از گناه بردوش داشت، تحریض می‌کند تا برای بخشش گناهان خویش، به یاری وی برخیزد:

«... وَإِنَّ عَلَيْكَ ذُنُوبًا كَثِيرَةً فَهَلْ لَكَ مِنْ تَوْبَةٍ تَحُوبُهَا ذُنُوبُكَ؟... تَنْصُرُنِي  
ابن بنت نبیک و تقاتل معہ...» ۱

۲ - عبدالله بن عمر که پیش از ورود امام به مکه، برای عمره مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه بسر می برد، در همان روزهای اول ورود امام، قبل از مراجعت به مدینه به حضور امام رسید و قدری با جسارت، امام را به بیعت با یزد دعوت کرد. امام که وی را شناخت و می دانست که بیعت پدرش علی بن ابیطالب (ع) را هرگز نسیبذیرفت و در عوض در مکه به فعالیت های ضد حکومت پرداخت و پس از شهادت علی (ع) با معاویه بیعت نمود و می دانست که اکنون هم

تمایل به بیعت با یزد است - با تندی و توبیخ به وی فرمود:

«يا ابا عبد الرحمن اما عَلِمْتَ أَنَّ هَوَانَ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى زَكَرِيَّا أَهْدَيْتَ إِلَى بَيْعِي مِنْ تَغْيِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَيْفَ يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي سَوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعْ شَيْئًا فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَمَّهُمْ وَآخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخِذَ عَزِيزِ ذِي الْقُرْبَى إِنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْرِي نَفْسِي» ۱۴

«ابا عبد الرحمن، آیا نمی دانی دنیا چنان پست است که سر بر پدیده برای فرد ناپاک و پلیدی بنی اسرائیل فرستادند؟

آیا نمی دانی که بنی اسرائیل در میانه طلوع فجر و طلوع خورشید هفتاد پیامبر را کشتند و سپه در بازارهای خود به خرید و فروش پرداختند چنانکه گوئی هیچ اتفاق نیفتاده است؟ خدا بر آنان شتاب نکند بلکه فرصت داد ولی پس از آن خدا عزیز انتقام کش، آنان را با سخت ترین عذاب دچار کرد. ای عبد الرحمن از خدا بترس و یاری او را بطلب و امیدوار باش.»

البته ذکر این نکته لازم است امام، غالباً توبیخ را پس از تعریف و بکار گرفته است و فی الواقع، وقتی نصیحت و تحریض، کارگر نمی افتد روش توبیخ مورد استفاده قرار می گرفت. نمونه آن، برخورد امام با سعید است که حضرت، ابتدا وی را تحریض نمود تا با پسر پیامبر خدا جنگ در نیاید و به بازگشت خویش سوی خدا توجه داشته باشد و پس از

تی عمر سعد، بهانه آورد که اگر  
 مان نبرم، خانه ام را در کوفه ویران  
 کنند، نخلستانم را مصادره می کنند،  
 زندانم را می کشند... امام فرمود من  
 ایست خانه ای تهیه می بینم و  
 بلستانی در حجاز برایت می خرم، اما  
 نمی او ابا کرد و امام، بهانه گری او را  
 به شدت وی را توبیخ کرد و فرمود:  
 «مَالِكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ  
 جَلًّا وَلَا عَقْرَ لَكَ يَوْمَ حَرْكٍ...»  
 «ترا چه می شود، خداوند ترا  
 بسترت بکشد و در روز قیامت  
 ناهت را ببخشد.»

### — روش دعوت با عمل:

در «عمل» جاذبه ای هست که  
 هیچ «حرفی» نیست، چه که  
 حرف، از «توصیف» در نمی گذرد، و  
 عمل، «تحقق» را به نمایش می آورد.  
 حرف تنها می توان گفت ولی با  
 عمل، می توان نشان داد. در تربیت،  
 مربی نمی تواند به گفتن اکتفا کند،  
 نشان دادن عملی آنچه مطلوب است،  
 روش بسیار مهمی در تغییر آفرینی در  
 انسان ها محسوب می گردد.

امام حسین (ع) که همواره مظهر  
 حقیق سخنان خویش بوده است، از  
 سن شیوه در تربیت، فراوان بهره برده  
 است.  
 هنگامی که امام به منزل  
 «شراف» وارد شد، به اصحاب فرمود  
 با پیش از طلوع به سوی فرات رفته  
 پیش از حد معمول به خیمه ها آب  
 حمل کنند. قبل از ظهر همین روز در  
 گرمای شدید، «حربین یزید» با هزار  
 نفر مسلح، در حالیکه در تعقیب امام  
 حسین (ع) بود به این منزل رسید. امام  
 که عطش آنان را دید، دستور داد تا  
 آب ها را برای استفاده آنان بیاورند و

چنانکه مرسوم بود بر بدن اسب های  
 خسته پیاشند  
 یکی از سپاهیان حرب نام «علی بن  
 طعان محاربی» می گوید من در اثر  
 تشنگی و خستگی مفرط، دیرتر از همه  
 به «شراف» رسیدم، و چون یاران امام  
 مشغول سیراب کردن لشگر بودند،  
 کسی مرا ندید. در این هنگام مردی  
 خوش خو و خوش سیما که متوجه  
 رسیدن من شده بود به طرف من آمد و  
 بعد فهمیدم که وی حسین بن علی (ع)  
 بود. «ابن طعان» می گوید آن مرد به  
 من گفت: «انخ الراویه» (شترت را  
 بخوابان)، ولی چون من لغت حجاز را  
 نمی دانستم، متوجه نشدم او گفت:  
 «انخل الجمل» من شتر را خواباندم  
 و با دست و پا چگی مشغول خوردن  
 آب شدم ولی آب به سرو صورتم  
 می ریخت و نمی توانستم آن را بنوشم،  
 آن مزد گفت: «اخنث السقاء»  
 (مشک را فشار بده)، ولی چون من باز  
 هم متوجه نشدم، خود او مشک را  
 گرفت و مرا سیراب کرد.

### ۵- روش به عمل در افکندن:

پیشتر گفتیم که مربی باید خود را



به عمل بیارید و اکنون سخن بر سر آن  
 است که او متربی را نیز باید در کام  
 عمل بیفکند. این با انتخاب آزاد  
 متربی، ناسازگار نیست. متربی، خود  
 باید مربی را و راه او را با تشخیص  
 خویش برگزیند، اما در گذار تربیت،  
 گاه متربی چنان از حرکت باز  
 می ایستد که تنها با به پیش راندن و در  
 ورطه افکندن او، رفتن میسر می شود،  
 و این برعهده مربی است.

یکی از بهترین نمونه های ضرورت  
 این درگیر ساختن به عمل، مورد  
 «ترس» است.

ترس یک عاطفه بسیار  
 هیجان آفرینی است که فرد را از عمل  
 باز می دارد و علیرغم آنچه در آغاز بنظر  
 می رسد، بهترین روش مبارزه با ترس،  
 این است که خود را به آنچه  
 می ترسیم، نزدیک کنیم. این کار،  
 بخصوص در ترسهای بزرگ، از متربی  
 ساخته نیست و اینجاست که مربی  
 باید او را به دامن عمل بیفکند.

امام (ع) این روش را در زدودن  
 ترس، بکار بسته است:

هنگامی که مسلم بن عقیل در نیمه  
 ماه مبارک رمضان، طبق فرمان امام، از  
 مکه به طرف کوفه حرکت نمود، در  
 ضمن حرکت، با اینکه دو نفر راهنما از  
 قبیله قیس به همراه وی بود؛ راه را گم  
 کردند و هنگامی که راه را پیدا کردند،  
 همراهان او در اثر تشنگی جان  
 سپردند. مسلم توانست خود را به محلی  
 بنام «مضیق» که محل سکونت یک  
 قبیله بیابان گرد بود برساند و از آنجا  
 نامه ای به امام نوشت و گفت از اعزام  
 وی صرف نظر نموده و اگر صلاح میدانند  
 کس دیگری را به این مأموریت  
 بفرستد، زیرا او این پیش آمد را به فال  
 بد گرفته است.



امام در پاسخ فرمود:

«امابعذ فقد خشيتُ ان لا يكون  
 حتملك على الكتاب الى في الاستعفاء  
 من الوجه الذي وجهتک فيه  
 والسلام» ۱۵

«می ترسم انگیزه تو در نوشتن این نامه و استعفاء از کاری که بر تو محول کرده‌ام چیزی جز جبن و ترس نباشد. پس مأموریتی را که به تو واگذاشته‌ام، به انجام برسان و السلام».

۶- روش نصیحت و موعظه:

مبنای این روش را ذکر و تذکر می سازد و ضرورت آن، از ویژگی خاص انسان برخاسته است. انسان در مسیر تربیت و هدایت، از جهالت‌ها و اسارت‌های فراوانی باید برهد (هر جهالتی، با خود اسارتی می آورد و بارهای گرانی را که نتیجه اتباع جهالت است، بر دوش انسان می نهد).

به جهت پرافت و خیز بودن حرکت انسان، این روش را باید بسیار گسترده و خستگی ناپذیر بکار برد و در نصیحت و موعظه، مبالغه نمود. مبالغه در این روش تا بدانجا باید پیش رود که ما کاملاً از تغییر پذیری متربی مایوس شویم.

امام حسین (ع) این روش را مکرر با دوست و دشمن بکار گرفته است.

امام در روز عاشورا، با اینکه یقین دارد که دشمن، عزم بر جنگ کرده و جسورانه، عرصه را بر وی و یارانش تنگ نموده است، دست از موعظه آنان نمی شوید:

«ایها الناس اسمعوا قولي ولا تعجلوا حتى اعظمتكم بما هو حق لكم علي و حتى اعتذر اليكم من مقدمي عليكم فان قيلتم غدري و صدقتم قولي و اعظيتموني النصف من

انفسكم كنتم بذلك اسعد ولم يكن علي سبيل وان لم تقبلوا مني العذر ولم تعظوا النصف من انفسكم فجمعوا امركم و شركانكم ثم لا يكتن عليكم امركم غمة ثم اقضوا الي ولا تنتظرون...» ۱۶

ای مردم! به سخنم گوش فرا دهید و شتاب نورزید تا حق موعظه را که شما به گردن من دارید، ادا کنم و انگیزه خویش را از آمدن باینجا بازگویم، اگر دلیل مرا پذیرفتید و به من انصاف دادید و سخنم را درست یافتید، سعادت‌مند هستید و با من جنگی نخواهید داشت و اگر دلیم را نپذیرفتید و انصاف نداید پس عزم کنید و دست بدست هم دهید و هر تصمیم و اندیشه باطل که دارید درباره من انجام دهید و مهلتم ندهید...»

منابع و مآخذ:

- ۱- فهر: ۵۵؛ فی مقعد صدق عند مليک مقتدر
- ۲- تاریخ طبری ج ۷/ ۳۰۶
- ۳- تحف العقول
- ۴- صحیح الکافی/ ۱۰۸
- ۵- حجر: ۸۸ «لا تظن ان عینک الی ما متعابه ازواجاً منهم...»
- ۶- حشر: ۲۱
- ۷- تحف العقول
- ۸- تحف العقول
- ۹- تحف العقول
- ۱۰- ابن قولویه: کامل الزیارات/ ۷۵
- ۱۱- صدوق، معانی الاخبار
- ۱۲- نحل/ ۷۶
- ۱۳- ارشاد شیخ مفید/ ۲۳۱
- ۱۴- لهوف/ ۲۶
- ۱۵- ارشاد شیخ مفید/ ۲۰۴
- ۱۶- ارشاد شیخ مفید/ ۲۳۴

ناجی